

سو سو سو سو سو

● طاهره ایبد

کتری روی گاز نشسته بود و سوت می زد. قوری چینی دست به کمرش زد و گفت: «آه! تو چه قدر سر و صدا می کنی؟»
کتری به روی خودش نیاورد و باز سوت زد: «سووووو...»
قوری گفت: «می شود ساکت شوی؟»
کتری گفت: «سووو... نمی شود... سووو... من... سووو... وقتی... سووو... جوش... سووو... می آیم... سووو... باید... سووووو بزئم.»

و دوباره سوت زد. قوری کلاهش را پایین تر کشید و گفت: «کتری بدصدا و این همه ادا!»
استکان که همان نزدیکی بود، چرخ می زد و گفت: «ای بابا چه قدر دعوا می کنید، الآن مهمان ها می آیند.»
قوری لوله اش را نزدیک کتری برد و داد زد: «بهتر است ساکت بشوی!»
کتری گفت: «باشد!» و از روی شعله ی گاز کنار آمد. قوری هم ساکت شد.
چند دقیقه که گذشت، استکان گفت: «مهمان ها آمدند.»
قوری به کتری گفت: «زود باش باید چایی دم کنیم.»
کتری توی قوری آب ریخت. قوری روی سر کتری نشست. کتری از ترس این که باز سوت بزند، روی شعله نرفت.

استکان گفت: «زود چایی بریزید.»
قوری توی استکان چای ریخت. چای رنگ به رو نداشت. مهمان ها لب به چای نزدند.

